



یشت فرز انگی

کتاب و کفر

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

سده سیزدهم و اوایل سده حاضر هجری شمسی برمی گردد که با آشنایی ایرانیان با پژوهش های ایرانی در اروپا آغاز شد. از نخستین چهره های ایرانی می توان از فرصت الدولة شیرازی یاد کرد، و پس از وی از ابراهیم پورداود (زبان های ایرانی پیش از اسلام و تا اندازه ای فرهنگ و دین های باستانی)، سیدحسن تقی زاده (تاریخ و به ویژه گاه شماری ایرانی)، و تا حدودی ملک الشعراء بهار (پیشینه پیش از اسلامی زبان فارسی)؛ و به همت همین استادان بود که درس های مربوطه در دانشگاه تهران اندک اندک پا گرفت. البته در کنار استادان ایرانی، برخی از استادان اروپایی و امریکایی مانند استروناخ و هر تسفلد نیز در تقویت ایران شناسی در دانشگاه تهران سهم بودند.

نسل دوم استادان ایرانی حوزه ایران شناسی که پروردگان نسل پیش گفته بودند، بر گستره دانش پیش از اسلامی ایران و آموزش آن در دانشگاه افزودند: دکتر صادق کیا، دکتر محمد مقدم، دکتر ماهیار نوایی، دکتر احسان یارشاطر، دکتر جمال رضایی. در میان اینان، دکتر مقدم تحصیلات دکتری خود را در دانشگاه پرینستون امریکا به پایان رسانده

مطالعات ایرانی یا به اصطلاح مشهور «ایران شناسی»، رشته پژوهش هایی مربوط به تاریخ، فرهنگ، زبان ها، دین ها، باستان شناسی و دیگر مسائل ایرانی، از باستانی ترین روزگاران تا کنون است که از سده هجدهم در اروپا و عملاً با سر ویلیام جونز انگلیسی آغاز شده و تا به امروز ادامه داشته است. ایران شناسی البته خود بخشی از سنت گسترده تر بررسی های اروپایی است که به «خاورشناسی» یا اورینتالیسم شهرت یافته و از مرزهای شرقی دریای مدیترانه تا سرزمین آفتاب تابان، یعنی ژاپن، را در برمی گرفته است. سنت ایران شناسی در طول چند سده، نه تنها گنجینه عظیمی از دانش انسانی در باب ایران و ایرانیان فراهم آورده و برای نسل های آینده به میراث نهاده، بلکه در بستره تلاش های بی وقفه خود، نسل هایی از ایران شناسان بزرگ نیز پرورده و رشته های آموزشی اصلی یا فرعی مطالعات ایرانی در دانشگاه های اروپا - و به تبع آن در دانشگاه های امریکا و برخی دیگر از کشورها - را سامان بخشیده است.

در ایران، ایران شناسی در مفهوم «پیش از اسلامی» آن، به اواخر



گفت و گو با دکتر محسن ابوالقاسمی

ژوئیه گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

ایران بود که به کوشش و سرپرستی دکتر پرویز ناتل خانلری به صورت تشکیلات نیمه مستقل دولتی بنیان نهاده شد. هدف از تأسیس این دو سازمان، جذب دانش آموختگان یادشده بود که به ایران بازمی گشتند. تا به یاری آنان و با بهره گیری از دانش و تجربه شان، مطالعات ایرانی بتواند در سرزمین اصلی خود، از مرکزیت آموزشی و پژوهشی ای برخوردار گردد که پیشتر فاقد آن بود و همواره محتاج مراکز ایران شناسی در سرزمین های غربی.

استاد دانشمند دکتر محسن ابوالقاسمی یکی از آن دانش آموختگان در انگلستان بود که در بازگشت به ایران، همکاری پژوهشی خود را با بنیاد فرهنگ ایران آغاز کرد و همکاری آموزشی را با گروه زبان شناسی عمومی و زبان های باستانی در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران. وی در طول سی سال فعالیت آموزشی و پژوهشی خود، دانشجویان بسیار پرورده و آثار ارزنده ای به یادگار گذاشته است، آغازگر شیوه های جدید آموزش در این رشته بوده است و تأثیر ماندگاری در روند آموزش زبان های باستانی و همچنین دستور زبان فارسی در ایران داشته است.

بود و دکتر نوایی و دکتر یارشاطر، پس از پایان دوره عالی آموزش خود در انگلستان نیز به تحصیلات دوره عالی در مطالعات ایرانی پرداخته بودند و خود را با سنت ایران شناسی در اروپا آشنا تر و به اطلاعات گسترده تر در زبان های اروپایی مجهز تر ساخته بودند.

در اواخر سال های سی و اوایل سال های چهل شمسی، شماری از فارغ التحصیلان برجسته و شاگردان اول رشته ادبیات فارسی دانشگاه ها، برای تحصیل در دوره عالی مطالعات ایرانی (شامل زبان شناسی ایرانی و زبان ها و ادبیات باستانی) به کشورهای اروپایی و امریکا رفتند یا اعزام شدند و پس از پایان دوره تحصیل (برخی در مقطع دکتری و برخی دیگر در مقطع کارشناسی ارشد یا به اصطلاح آن زمان، فوق لیسانس) به ایران بازگشتند. در اواسط سال های چهل (۱۳۴۴) دو تشکیلات جداگانه و در عین حال مرتبط به یکدیگر، یکی آموزشی و دیگری پژوهشی، در تهران پایه گذاری شد. سازمان آموزشی، گروه زبان شناسی عمومی و زبان های باستانی ایران بود که به کوشش و سرپرستی دکتر محمد مقدم در دانشکده ادبیات تهران تأسیس شد، و سازمان پژوهشی، بنیاد فرهنگ

گفت و گوی حاضر با حضور دکتر محمدتقی راشد محصل، سیروس نصراللهزاده و عسکر بهرامی انجام شده است که در اختیار شماست.

□ آقای دکتر اگر مایلید ابتدا از خودتان و تحصیلاتتان

بگویید؟

■ **ابوالقاسمی:** متولد ۱۳۱۵ ش. هشتم. دوران دبستان را در ملایر گذراندم. ابتدا در تهران بودیم و تابستان ۱۳۲۰ ش. به ملایر رفتیم؛ بعد از تعطیلات پای جنگ جهانی دوم به ایران هم آمد. همانجا ماندیم و دبستان را آنجا خواندم. سال ۱۳۲۸ ش. از ملایر و از طریق اراک به تهران آمدم. آن موقع جاده‌ها خاکی بودند و ۲۴ ساعت طول کشید تا به تهران رسیدیم. تازه ششم ابتدایی را تمام کرده بودم. دبیرستان را هم در تهران

چهارم بودیم که دکتر آذر وزیر فرهنگ شد. قبل از آن در امتحان نهایی همه بچه‌ها کتاب می‌بردند و رونویسی می‌کردند. دکتر آذر که وزیر شد، سخت‌گیری کرد. خرداد ۱۳۳۲ ش. امتحان سخت و شدیدی برگزار کرد و اجازه تقلب به هیچ‌کس نداد، تا جایی که در یک دبیرستان همه داوطلبان رد شدند. قبل از دکتر آذر دیپلم‌دارها را «دیپلم‌نفتی» می‌گفتند. بعد از دکتر آذر، باز هم این سخت‌گیری‌ها ادامه یافت و کم‌کم شکل و بنیادی گرفت و بهتر شد.

□ راشد محصل: اگر سال ششم داشتند، دیپلم کامل می‌گفتند،

چون بعضی از شهرستان‌ها سال ششم را نداشتند و می‌باید به شهرهای بزرگ‌تر یا تهران می‌آمدند. مثلاً در بیرجند سال ششم را داشتند که همه به بیرجند می‌آمدند و زمانی هم که بیرجند نداشت به مشهد می‌رفتند.



گذراندم.

خرداد ۱۳۳۴ ش. از دارالفنون دیپلم ادبی گرفتم. همان سال هم وارد دانشگاه شدم. زمانی که وارد دبیرستان شدم دوره‌ای بود که از فرانسه خواندن وارد انگلیسی خواندن شده بودند. مدیر مدرسه آدم خیلی خوبی بود، در موقع ثبت‌نام به من گفت: اگر بخوای فرانسه بخوانی می‌پذیرم؛ ولی اگر بخوای انگلیسی بخوانی جا ندریم. یک سال فرانسه خواندم، ولی معلم فرانسه کم بود، گاهی می‌آمد و گاهی نه؛ و به این دلیل کسانی که فرانسه می‌خوانند میان کسانی که انگلیسی می‌خوانند تقسیم شدند. سال ۱۳۳۳ ش. دبیرستان را تمام کردم. آن زمان فقط دیپلم علمی بود. در سال ششم رشته‌ها مشخص می‌شد. سال ششم را در دارالفنون رشته ادبی خواندم. در این دوره وضع باثباتی نبود؛ دوره دکتر مصدق بود و به قول توده‌ای‌ها «دوره پتویی». در مدارس هم بعضی معلم‌ها توده‌ای بودند و بعضی ضد آن. دانش‌آموزانی که ضد معلم توده‌ای بودند، شورش می‌کردند و سر کلاس آن معلم نمی‌رفتند و هم‌اکنون اعتصاب بود. سال

□ هم‌کلاسی‌های شما چه کسانی بودند؟

■ **ابوالقاسمی:** در تمام دوره دبیرستان با دکتر ناصر تکمیل همایون هم‌شاگردی بودیم.

□ درسشان خوب بود؟!

■ **ابوالقاسمی:** بله خوب درس می‌خواندند.

□ راشد محصل: آیا در دبیرستان‌ها بین دانش‌آموزان برخورد

سیاسی وجود داشت؟

■ **ابوالقاسمی:** بله بود، بعضی جاها زیاد بود، اما در دبیرستان ما کمتر بود. مدیر خوبی داشتیم به نام، و خوش‌رو، که سیاستمدار خوبی هم بود. به گونه‌ای رفتار می‌کرد، هم با معلم‌ها و هم با دانش‌آموزان، که اعتصاب خیلی کم بود و دانش‌آموزان هم با هم تقریباً خوب بودند. بعد از ما، یکسالی مدیر بود تا وقتی جعفری وزیر فرهنگ شد، این مدیر

را عوض کرد.

مثل تدین در شهر شما.

سال ششم در دارالفنون با رضا مستوفی باستان‌شناس همکلاس بودم و هرگز میلانیان زبان‌شناس، و فریدون تنکابنی نویسنده - که کتاب طنز **یادداشت‌های شهر شلوغ** را نوشته است. او در این کتاب نوشته بود: بدترین روزها و سپس سه نقطه گذاشته بود، یا بدترین آدم، باز سه نقطه، و وقتی اجازه چاپ گرفت برای آن غلطنامه‌ای درست کرد و به جای نقطه چین مثلاً نوشته بود: چهارم آبان و غیره. چندسالی زندان بود و جزو حزب توده بود و پس از انقلاب به آلمان رفت. معلم‌ها هم، یکی آل ابراهیم بود که عربی درس می‌داد، معلم تاریخ ادبیات منوچهر آدمیت، و معلم تاریخ علی اصغر شمیم بود که بعداً به دانشگاه رفت.

□ کجای تهران ساکن بودید؟

□ شعبه‌ای از دانشگاه تهران آنجا بود؟

■ **ابوالقاسمی:** نه، آنجا دانشسرای عالی بود، قبلاً «دارالمعلمین عالی». ابتدا دانشجوی برای تربیت دبیر می‌گرفتند که به دبیرستان‌هایی بفرستند که رشته‌های فیزیک، شیمی، ادبیات فارسی، تاریخ و جغرافیا داشتند. اساس دانشگاه تهران از آنجا شکل گرفت و دانشسرا بعداً شد دانشگاه تربیت معلم. تا لیسانس همانجا بودیم. وزارت فرهنگ تعطیلات زمستانی درست کرده بود، از اول تا دهم دی‌ماه. آن سال هم، دانشگاه از وزارت فرهنگ یاد گرفت که ده روز اول زمستان را تعطیل کند بعد از دهم دی‌ماه ۱۳۳۷ ش. به دانشگاه آمدم. یادم هست که جشن فارغ‌التحصیلی در همین دانشگاه فعلی برگزار شد. آن موقع، تا قبل از انقلاب، جشن فارغ‌التحصیلی همیشه اول مهرماه بود؛ حتی اگر جمعه بود. قبلاً پانزدهم بهمن‌ماه بود که شاه را تیر زدند. دیگر این روز را خوش‌یمن نمی‌دانستند، به اول مهرماه منتقل شد و شروع سال تحصیلی ۱۳۳۷ ش. را در همین دانشکده ادبیات گرفتند.

■ **ابوالقاسمی:** نه، آنجا دانشسرای عالی بود، قبلاً «دارالمعلمین عالی». ابتدا دانشجوی برای تربیت دبیر می‌گرفتند که به دبیرستان‌هایی بفرستند که رشته‌های فیزیک، شیمی، ادبیات فارسی، تاریخ و جغرافیا داشتند. اساس دانشگاه تهران از آنجا شکل گرفت و دانشسرا بعداً شد دانشگاه تربیت معلم. تا لیسانس همانجا بودیم. وزارت فرهنگ تعطیلات زمستانی درست کرده بود، از اول تا دهم دی‌ماه. آن سال هم، دانشگاه از وزارت فرهنگ یاد گرفت که ده روز اول زمستان را تعطیل کند بعد از دهم دی‌ماه ۱۳۳۷ ش. به دانشگاه آمدم. یادم هست که جشن فارغ‌التحصیلی در همین دانشگاه فعلی برگزار شد. آن موقع، تا قبل از انقلاب، جشن فارغ‌التحصیلی همیشه اول مهرماه بود؛ حتی اگر جمعه بود. قبلاً پانزدهم بهمن‌ماه بود که شاه را تیر زدند. دیگر این روز را خوش‌یمن نمی‌دانستند، به اول مهرماه منتقل شد و شروع سال تحصیلی ۱۳۳۷ ش. را در همین دانشکده ادبیات گرفتند.

در زمان ما لیسانس سه‌ساله بود. رئیس دانشکده، دکتر [علی‌اکبر] سیاسی بود، و رئیس دانشگاه دکتر [منوچهر] اقبال. استادان ما در لیسانس دکتر [محمد] معین، [پرویز نائل] خانلری، حسین خطیبی، ذبیح‌الله صفا، [بدیع‌الزمان] فروزانفر، عبدالعظیم قریب، مدرس رضوی و عبدالحمید بدیع‌الزمانی بودند.

آن موقع استادان هفتادساله بازنشسته می‌شدند و می‌توانستند دو تا پنج سال قراردادی کار کنند؛ قریب این‌گونه بود که پنج سال دومش بود و حدود هشتاد سال سن داشت.

از هم‌دوره‌ای‌هایم هم دکتر [اسماعیل] حاکمی، جمال میرصادقی، فریدون تنکابنی، و محمد روشن بودند.

■ **راشدمحصل:** آقای دکتر، دوره شما دانشسرا و دانشگاه جدا بودند؟

■ **ابوالقاسمی:** تا دوره ما با هم بودند؛ یک امتحان هوش می‌دادند و وارد دانشسرای عالی می‌شدند. اول فقط دانشسرای عالی بود؛ بعداً که دانشجوی زیاد شد، از هر رشته‌ای چهار - پنج نفر برای دانشسرای عالی می‌گرفتند.

■ **راشدمحصل:** خود من هم دانشسرای مقدماتی درس خواندم. وقتی سال دوم را می‌خواندیم، وارد دانشسرای مقدماتی می‌شدیم؛ چون از خانواده می‌توانستیم مستقل شویم و هزینه‌ای برای خانواده نداشت،

■ **ابوالقاسمی:** از ملایر که آمدم، سه راه طرشت نزدیک باغشاه و میدان رشیدیه ساکن شدیم. رشیدیه به نام میرزا حسن رشیدیه است. آدم عجیبی بود. ترکان عثمانی به مدارس ابتدایی رشیدیه می‌گفتند. او آنجا درس خواند و به ایران که آمد مدرسه‌ای را راه انداخت که به نام رشیدیه معروف شد و نام خانوادگی خودش هم شد. هر جا مدرسه تأسیس می‌کرد عوام‌الناس تعطیلش می‌کردند و دوباره جایی دیگر مدرسه می‌ساخت. تا اواخر عمرش مدارس زیادی تأسیس کرده بود.

■ **راشدمحصل:** در بیرجند هم کسی به نام شوکت‌الملک منارسی باز کرد که به نام شوکتیه معروف شده، پس، بنابه گفته شما، باید اول مدرسه را به نام رشیدیه کرده، بعد خودش این نام را گرفته باشد.

■ **ابوالقاسمی:** بله همین جور است. نام مدرسه نام فامیلش شد.



به همین دلیل متقاضی برای آن زیاد بود و بعداً برای معلمی تربیت می‌شدند.

□ در آن زمان که وارد شدید کدام یک از استادان مثل احمد بهمینار، عباس اقبال و مسعود فرزاد را دیدید؟

■ **ابوالقاسمی:** همان روز اول که وارد شدیم، آگهی فوت احمد بهمینار را نوشته بودند. مرحوم عباس اقبال هم ریزن فرهنگی در ایتالیا بود که حدود اسفندماه همان سال فوت کردند. دکتر بینا، معاون دانشکده، دانشجویان را جمع کرد و با هم به محل قبر ابوالفتح - شاه عبدالعظیم - برای تدفین ایشان رفتیم؛ سال ۱۳۳۴ ش. بود.

□ **استاد، چه واحدها و درسهایی را گذراندید؟**

■ **ابوالقاسمی:** آن موقع واحد نبود، درس‌ها سالی بود. تحقیق در متون فارسی با دکتر معین بود، تاریخ ادبیات با ذبیح‌الله صفا، دستور و سبک‌شناسی با حسین خطیبی، تاریخ زبان با دکتر خانلری، تحقیق در متون (که سال سوم بود) با قریب، عربی با مدرس رضوی و عبدالحمید بدیع‌الزمانی بود.

□ **راشدمحصل:** متون پهلوی و باستانی را با چه کسانی خواندید؟

■ **ابوالقاسمی:** پهلوی با دکتر کیا بود؛ قبلاً آبراهامیان درس می‌داد. اوستا و فارسی باستان را پورداوود و [احسان] یارشاطر درس می‌دادند. یارشاطر همان سال به آمریکا رفت. فارسی باستان و اوستا را، که یک درس بود، پورداوود درس می‌داد. پهلوی را دکتر کیا خیلی خوب و با دقت درس می‌دادند. در ضمن [جلال] همایی هم معانی و بیان درس می‌داد.

□ **راشدمحصل:** یادم هست دکتر کیا از پهلوی شما و شیوه

آوانویسیتان بسیار تعریف می‌کرد. دکتر کیا و مرحوم ماهیار نوایی شیوه جدید را قبول نداشتند و ماهیار به آن «شیوه اهریمنی» می‌گفت و دکتر کیا می‌گفتند این شیوه درست نیست.

■ **ابوالقاسمی:** این کار - شیوه آوانویسی جدید - را می‌کنیم، اما درست نیست. مقایسه فارسی مانوی با پهلوی درست نیست، چرا که فارسی میانه مانوی و پهلوی لغات و قواعدی دارند که با هم فرق دارد و دو زبان جداگانه‌اند. مثلاً در متون مانوی فعل‌های آغازی دوره باستان معنی لازمی می‌گیرد، در مقابل غیرآغازی، که در پهلوی نداریم. مثلاً amōxs یعنی یاد گرفتن و آموز - amōz- یعنی یاد دادن. اولی آغازی است و دومی غیرآغازی. -in نشانه جمع در متون مانوی است که در پهلوی نیست.

□ **راشدمحصل:** یک حسن دیگر هم دارد که خط نشان می‌دهد

که زمانی تلفظ این گونه بوده است.
■ **ابوالقاسمی:** اینها دو گویش جداگانه بوده‌اند. مانویت گویش معمولی بوده و ساسانی حالت رسمی داشته است. به هر حال، دکتر کیا بسیار ملاحظه می‌کرد که بچه‌ها پهلوی را خوب یاد بگیرند. بعداً پهلوی در دوره لیسانس اختیاری شد. چون سخت بود، کم می‌گرفتند.

□ تا چه سالی پهلوی در دوره لیسانس اجباری بود؟

■ **ابوالقاسمی:** از سال ۱۳۴۴ ش. اختیاری شد.

□ **راشدمحصل:** در دوره ما - سال ۱۳۳۹ ش. - بود و چهار واحد

می‌خواندیم.

■ **ابوالقاسمی:** دوره شما اجباری بود؛ از سال ۱۳۴۴ ش. اختیاری

شد.

□ **دانشگاه‌های مختلف هم این واحد را درس می‌دادند؟**

■ **ابوالقاسمی:** بله داشتند.

□ **راشدمحصل:** لیسانس شهادتنامه‌ای بود؟

■ **ابوالقاسمی:** نه دکترای شهادتنامه‌ای بود. لیسانس شصت واحد

بود. چند واحد هم اختیاری گذاشته بودند. دوره دکترای درس اختیاری هم داشت؛ شش شهادتنامه اختیاری بود.

□ **شهادتنامه چه بود؟**

■ **ابوالقاسمی:** یک درس را می‌خواندیم و به آن شهادتنامه

می‌گفتند؛ مثلاً سنسکریت می‌خواندیم و آن درس شهادتنامه‌ای می‌شد برای درس سنسکریت. آن موقع سنسکریت می‌گفتیم نه سنسکریت.

□ **شیوه درس دادن زبانهای ایرانی باستان چگونه بود؟**

■ **ابوالقاسمی:** مثل امروز لغات را تجزیه و تحلیل نمی‌کردند.

جمله‌ها را می‌خواندیم و سپس جمله را معنی می‌کردند. سنسکریت را هم ایندوشیکر درس می‌داد که خیلی خوب بود.

□ **دکتر مقدم هم بودند؟**

■ **ابوالقاسمی:** زمانی دکتر مقدم اوستا و فارسی باستان درس

می‌داد، بعد آن را به پورداوود دادند. ایشان «زبان‌شناسی همگانی» مقدمات زبان‌شناسی را در دوره لیسانس درس می‌داد (که اختیاری بود) و در دوره دکترای، کلیات زبان‌شناسی، و درسی هم به نام «لهجات محلی»، که اختیاری بود و جزو شهادتنامه بود.

□ **راشدمحصل:** نقد ادبی و سخن‌سنجی دوره لیسانس با چه

کسانی بود؟

■ **ابوالقاسمی:** پیش از ما فاطمه سیاح بود، با فوت ایشان، دکتر

[لطفعلی] صورتگر درس می‌داد و در امتحان هم سوالی می‌داد که ربطی به درس نداشت.

□ **کلاس آقای پورداوود چگونه بود؟**

■ **ابوالقاسمی:** چون دانشجو زیاد بود (هم ادبیات فارسی و هم

باستان‌شناسی) در حدود هشتاد تا نود نفر، پورداوود بیشتر خطابه می‌خواند.

□ **راشدمحصل:** کار پورداوود در فرهنگ ایران باستان کار پرارزشی

است، ولی او کار زبانی نکرده است.

■ **ابوالقاسمی:** فارسی باستان و اوستا را - به سبکی که اکنون درس داده می‌شود - من شروع کردم. متون مانوی را هم من این گونه درس می‌دادم، متون پهلوی را هم مهرداد بهار به سبک جدید درس می‌داد.

□ از چه سالی؟

■ **ابوالقاسمی:** رشته زبانهای باستانی از سال ۱۳۴۳ ش. تأسیس شد که دکتر [محمد] مقدم راه‌اندازی کرد و شامل زبان‌شناسی و زبانهای باستانی بود. در سال ۱۳۴۳ ش. اجازه گرفت تا فوق‌لیسانس و دکتری ایجاد کند و از این زمان از ادبیات فارسی جدا شد، اما به جای اینکه اول لیسانس باشد و بعد فوق‌لیسانس و دکتری، اول دکتری را راه انداخت.

□ محامدی چه شد؟

■ **ابوالقاسمی:** بعد از دکتری به شیراز رفت و بعداً هم به امریکا، و اخیراً هم فوت کرد.

□ **راشد محصل:** شما واحدهای دکتری ادبیات فارسی را خواندید و بعد به انگلستان رفتید. رفتن به انگلستان چگونه اتفاق افتاد؟
■ **ابوالقاسمی:** چون لیسانس شاگرد اول شده بودم، دولت - البته با وقفه‌ای چندساله - ما را به انگلستان فرستاد. بورس وزارت فرهنگ بودم.

□ در چه سالی؟

■ **ابوالقاسمی:** سال ۱۳۴۰ ش. بود. به مدرسه مطالعات شرقی لندن (SOAS) رفتم. آن موقع خانم [مری] بویس، [دیوید] مکزی و [دیوید] بیوار بودند. مکزی فارسی باستان و پهلوی و خانم بویس مانوی و اوستا درس می‌داد. بیوار تاریخ درس می‌داد. یک پروفیسور رایب نامی هم بود که اوستا درس می‌داد. وقتی وارد آنجا شدیم، یک بار با [والتر برونو] هنینگ - که رئیس دپارتمان بود - جهت آشنایی، دیناری داشتیم. من و [احمد] تفضلی و [پهمن] سرکاراتی با هم بودیم، اما [عبدالامیر] سلیم، بهار، محامدی و خانم حاجیان پور قبل از ما بودند. پس از مدتی هنینگ به امریکا رفت و دیگر نیامد.

□ آن موقع در کمبریج این رشته بود؟

■ **ابوالقاسمی:** بله، در کمبریج [هرولد] بیلی و [ایلیا] گرشویچ بودند.

□ همدوره‌ای‌های خارجی شما چه کسانی بودند؟ گویا [سائول] شاکد همدوره‌ای شما بود؟

■ **ابوالقاسمی:** هم دوره‌ای ما نبود، در پاریس بود که به انگلستان آمد. درس‌هایی خوانده بود و معلم ما هم بود (معلم - مبصر بود)؛ هم معلم بود و هم شاگرد. متن پازند شکند گمانیک [وزار] را با او خواندیم. [رونالد] امریک هم به همین گونه بود. ترم‌های آنجا سه ماهه بود. چون می‌خواستیم امتحان در زمستان بدهیم (عید پاک) به ما گفتند اگر سؤالی دارید از امریک بپرسید. یکی دو جلسه پیش او رفتیم که تازه از کمبریج فارغ‌التحصیل شده بود؛ و بعد هم به آلمان رفت.

□ شما با هم به ایران برگشتید؟

■ **ابوالقاسمی:** نه، بهار آنجا ماند می‌خواست با بویس تز دکتری بگیرد که عنوان تزش «خلقت در دین زردشتی» بود، که همین کتاب اساطیرش [پژوهشی در اساطیر ایران] باشد، و آنجا ماند. محامدی زود برگشت و دنبال باز کردن دوره دکتری بود. بعداً بهار هم برگشت.

□ بهار گفته بود که بویس نمی‌خواست با آنها تز بگیرد و شاکد را گرفته بود؟

■ **ابوالقاسمی:** شاکد گرفته بود، که رساله‌اش خوب نبود؛ بهار



□ اولین دوره دکتری شما بودید؟

■ **ابوالقاسمی:** بله، من، حمید محامدی، و مهرداد بهار. تا خرداد ۱۳۴۴ ش. بود که شروع امتحانات بود؛ در این زمان در دربار تیراندازی شد؛ محامدی با نیک‌خواه - تیرانداز - رفیق بود بنابراین او را هم گرفتند. موقع امتحان حاضر نبود و در زندان بود. وقتی برگشت دکتر مقدم به او گفت که باید یک ترم اضافی بماند.

□ دکتری از من داشت؟

■ **ابوالقاسمی:** یک دوره قبل از ما دکتری کنکور نداشت، درخواست می‌دادند و معدل باید بالای چهارده می‌بود؛ و قبولشان می‌کردند. من و بهار امتحان دادیم. من عید آمدم که دکتر مقدم مرا قبول کرد. یک ترم دوازده واحدی رزیدنسی بود که بایستی می‌خواندیم. من که اواخر ترم آمده بودم چون قبلاً خوانده بودم، پذیرفته شدم.

این جور گفته بود . بویس به من گفته بود که رساله‌ای درباره «اندرزنامه‌ها» کار کن ، که چون دوست نداشتم نگرفتم .

□ **راشدمحصل:** چگونه رساله‌تان زبان آسی شد؟

□ **ابوالقاسمی:** دکتر مقدم گفت چون روسی بلدی ، این رساله را بگیر .

□ **روسی را کجا یاد گرفتید؟**

□ **ابوالقاسمی:** پیش اسکندر ذبیحیان خوانده بودم . ایشان در انجمن ایران و شوروی درس می‌داد . اول در عشق‌آباد بود که با سخت‌گیری‌های کمونیست‌ها به ایران آمد . ذبیحیان دبستان را آنجا خوانده بود و به ایران آمد . آدم خیلی خوبی بود .

□ **برای کار روی زبان آسی به روسیه نرفتید؟**

□ **ابوالقاسمی:** نه ، آن موقع امکانش نبود . کتابی یاد گرفته بودم .

□ **چه سالی از انگلستان برگشتید؟**

□ **ابوالقاسمی:** سال ۱۳۴۴ ش . بود . بهار سال ۱۳۴۳ ش ، آمد و محامدی سال ۱۳۴۲ ش .

□ **محامدی رساله‌اش را اینجا گذراند؟**

□ **ابوالقاسمی:** بله ، بعد از ما گذراند . همیشه در سفر بود . یک ترم بعد از ما فارغ‌التحصیل شد . یک ترم مجبور شد شاگرد بهار بشود و مجبور شد درس‌های زبان‌شناسی همگانی را هم بخواند که برایش خیلی سخت بود و سخت ناراحت بود .

□ **بعد از بازگشت ، چه درس‌هایی گذراندید؟**

□ **ابوالقاسمی:** درجه‌ای که در انگلستان گرفته بودیم معادل فارغ‌التحصیلی دوره دکتری اینجا بود که فقط بایستی رساله می‌گذراندیم؛ هر کدام دوازده واحد در کنار رساله به اسم دوره رزیدنسی . کلاس‌ها پنج‌شنبه بعد از ظهر بود یکی مقدمات زبان‌شناسی بود ، دیگر متون پهلوی ، و متون اوستایی و

□ **استادان؟**

□ **ابوالقاسمی:** دکتر مقدم ، دکتر کیا ، دکتر اختیار و دکتر [جمال] رضایی؛ ولی فقط به دکتر مقدم امتحان دادیم .

□ **چه سالی دفاع کردید .**

□ **ابوالقاسمی:** سال ۱۳۴۵ ش .

□ **در مراسم فارغ‌التحصیلی هم آن لباس خاص را پوشیدید .**

□ **ابوالقاسمی:** من نبودم . جهان‌شاه صالح - که از ۱۳۴۲ تا ۱۳۴۷ ش . رئیس دانشگاه بود - لباس فارغ‌التحصیلی را آورده بود . تحصیل کرده آمریکا بود . هویدا برکنارش کرد .

قبل از دکتر شدن درس می‌دادم . از سال ۱۳۴۴ ش ، اوستا و

متن‌های مانوی درس می‌دادم .

□ **بهار در خاطراتش گفته که شما از طریق خانلری برای او**

کار درست کردید؟

□ **ابوالقاسمی:** بهار در دانشگاه حق‌التدریسی بود . به دلیل حزبی بودن استخدام نشد . خوش‌کیش - دامادشان - پارتی‌اش بود . من برای بنیاد فرهنگ با خانلری صحبت کردم . بنیاد فرهنگ به اصطلاح «اعانه‌بگیر» بود که پول از دولت می‌گرفت ، اما حساب پس نمی‌داد . بعد از انقلاب بهار به بانک ملی برگشت و بازنشسته بانک ملی شد . وقتی هم که فرهنگستان زبان توسط دکتر کیا راه‌اندازی شد ، هفته‌ای سه روز به آنجا می‌رفت .

□ **راشدمحصل:** دکتر مقدم گرایش زبان‌شناسی‌اش بیشتر بود .

□ **ابوالقاسمی:** بله ، بچه‌ها را مجبور می‌کرد واحدهای

زبان‌شناسی بیشتری بگیرند .

□ **راشدمحصل:** دو سه نفر بودیم که گرایش به زبانهای باستانی

داشتیم؛ به نظر من روش تدریس دکتر ابوالقاسمی در اوستا بسیار علمی بود . دکتر [جمال] رضایی همیشه می‌گفتند اگر می‌خواهید اوستا را خوب یاد بگیرید ، پیش دکتر ابوالقاسمی بروید .

□ **آقای دکتر راشدمحصل شما چه سالی وارد دانشگاه شدید .**

□ **راشدمحصل:** من سال ۱۳۴۵ ش . قبول شدم ولی سال ۱۳۴۶

ش . وارد دانشگاه شدم به اتفاق دکتر سلمی . آقای وحیدیان [کامیار] هم بود که گرایش زبان‌شناسی داشت . شاید اولین دوره‌ای بودیم که واحدهای باستانی بیشتری می‌گرفتیم .

□ **آقای دکتر ابوالقاسمی ، چه سالی به استخدام دانشگاه**

درآمدید .

□ **ابوالقاسمی:** قبل از دانشگاه دبیر بودم . بعد در سال ۱۳۴۴ ش .

حق‌التدریس شدم ، به همراه بهار . بعد مأمور در بنیاد فرهنگ ایران (۱۳۴۴-۱۳۴۷ ش .) شدم . در سال ۱۳۴۷ ش . به دانشگاه انتقال یافتم .

□ **مرحوم پورداوود تا چه سالی بودند؟**

□ **ابوالقاسمی:** در سال ۱۳۴۰ ش . بازنشسته شد ، خیلی سنش

بالا بود .

□ **استادان دیگر گروه چه کسانی بودند؟**

□ **ابوالقاسمی:** یکی دکتر [سیف‌الدین] نجم‌آبادی بود که بیشتر

در آلمان بود . از سال ۱۳۴۴ ش . در رفت و آمد میان ایران و آلمان بود . یک آلمانی بود به نام کناوت که رفیق نجم‌آبادی بود ، کتابی نوشته بود و از ایرانیان بسیار تعریف کرده بود . نجم‌آبادی آن را ترجمه کرده بود و هر سال یک ترم برای ترجمه به آنجا می‌رفت .

□ **چه واحدهایی درس می‌دادید؟**

■ **ابوالقاسمی:** پشت‌ها، وندیداد، کتیبه‌های پهلوی، متون مانوی.

□ **منابعتان چه بود؟**

■ **ابوالقاسمی:** [اوستا ریدر] رایخلت و اوستا گرامر [جکسن] بود

که اولی را طهوری و دومی را توس افست کرده بودند.

□ **راشد محصل:** در زمان ما نبود و زیراکس می‌گرفتیم.

■ **ابوالقاسمی:** آن موقع که در انگلستان بودیم، زیراکس بود. اما

در ایران نبود و عکس می‌گرفتند. آن زمان در کتابخانه مرکزی کتاب را عکس می‌گرفتند که شش ماه طول می‌کشید.

□ **حقوقتان چقدر بود؟**

■ **ابوالقاسمی:** ۲۵۰۰ تومان، که خوب بود و تأمین بودیم.

آپارتمانی اجاره کرده بودیم ماهی ششصد تومان.

□ **راشد محصل:** دکتر ابوالقاسمی اوستا را واژه به واژه تجزیه و



□ **بودجه بنیاد از کجا بود؟**

■ **ابوالقاسمی:** با یک میلیون تومان شروع کردیم؛ بودجه‌اش را

به دستور فرح [پهلوی] می‌دادند و بعداً ردیف بودجه پیدا کرد.

بعداً خانلری ساختمانی روبه‌روی سفارت شوروی اجاره کرد. دو

طبقه آنجا را اجاره کرد و [علی‌اکبر سعیدی] سیرجانی هم که رئیس

انتشارات شده بود، به آنجا آمد. یک طبقه‌اش دست او بود، یک طبقه‌اش

هم دست فرهنگ تاریخی، که ما بودیم. بعداً سعیدی سیرجانی به

ساختمان روبه‌روی بیمارستان آریا رفت و ما هم به جای قبلی بازگشتیم.

بعداً از آنجا به بلوار کشاورز رفتیم. انتشارات هم به بلوار آمد، که یک

طبقه خانلری و انتشارات بودند، یک طبقه هم ما. سال ۱۳۵۰ ش.

سعیدی سیرجانی رفت و معاون کرمانی‌اش - [علی‌اصغر] بهشتی‌پور

- مسئول انتشارات شد. بعدها که پژوهشکده درست شد، پس از دو سال

به میدان طاق بستان - نزدیک میدان گل‌ها - رفتیم و پژوهشکده آنجا

بود که بعدها جزو دانشگاه علامه طباطبایی شد و جای پژوهشکده هم

شد مهد کودک دانشگاه علامه طباطبایی، که آن ساختمان از میان رفته

و ورودی وزارت کشور شده است.

□ **نظارت دکتر خانلری چقدر بود؟**

■ **ابوالقاسمی:** رسماً رئیس ایشان بودند، اما اداره‌اش با من بود.

□ **چه شد که پژوهشکده تشکیل شد؟**

■ **ابوالقاسمی:** آن موقع دانشکده‌سازی رواج داشت. به خانلری

گفتیم یک مدرسه عالی درست کنیم، قبول کرد و برنامه‌ای تهیه کردیم

و نامه‌ای به وزارت علوم نوشتیم (که آن زمان هم مثل حالا اسم درازی

داشت). وزارت علوم را هویدا درست کرد و اولین وزیر هم رهنما پسر

زین‌العابدین رهنما بود. پس از دو سال نامه‌نگاری پذیرفتند که سه رشته

باز شود: تاریخ ایران، ادبیات فارسی، و زبان‌های باستانی، و همه با

درجه فوق لیسانس. اسم پیشنهادی ما «پژوهشکده ایران‌شناسی» بود

که وزارت آن را با نام «پژوهشکده فرهنگ ایران» پذیرفت. مسئول آنجا

دکتر مقدم بود که این اسم را خود ایشان گذاشت. سال ۱۳۵۰ ش. دکتر

خانلری به روزنامه‌ها آگهی داد. حدود سیصد نفر ثبت‌نام کردند. فکر

می‌کردند که جایی الکی است. اول پیشنهاد دادم که کمتر از سی سال

تحلیل می‌کردند. اولین بار با گرامر اوستا در کلاس دکتر آشنا شدیم.

ما تک‌تک واژه‌ها را کار می‌کردیم. آن موقع کتاب جکسن در دسترس

نیود؛ جدول‌های صرفی درست کرده بودیم و می‌خواندیم. من و آقای

سلمی این درس‌ها را بیشتر می‌گرفتیم. فرهنگ ایران باستان را

نجم‌آبادی درس می‌داد و تاریخ ادبیات ایران باستان را دکتر ابوالقاسمی.

این درس را دکتر نجم‌آبادی درس می‌دادند که چون به آلمان رفته بودند،

دکتر ابوالقاسمی درس می‌دادند.

□ **اولین مقاله‌ای که چاپ کردید؟**

■ **ابوالقاسمی:** در مجله سخن بود، درباره واژه‌سازی در زبان

فارسی. سال ۱۳۴۸ ش. بود.

□ **و اولین کتابتان؟**



مقدم بود همه مجبور بودند درس های زبان شناسی بگیرند. دانشجویانی که خوب بودند همیشه درس های باستانی را انتخاب می کردند؛ ولی بعضی ها مجبور بودند درس های زبان شناسی را بگیرند.

□ دکتر نوایی کی به تهران آمدند؟

■ **ابوالقاسمی:** اول تبریز بود، بعداً وابسته فرهنگی ایران در پاکستان شد. خانه اش تهران بود و میان تبریز و تهران در رفت و آمد بود. پروفیسور [فضل الله] رضا اختیار تام گرفت که عده زیادی را استاد کرد و نوایی را هم مدیر گروه کرد. تا سال ۱۳۵۰ ش. نوایی مدیر گروه بود، و از سال ۱۳۴۳ ش. تا ۱۳۴۷ ش. دکتر مقدم، که انتصابی بود. شهریور ۱۳۴۷ تا ۱۳۵۲ ش. نوایی بود.

□ مدرک دکتر نوایی چه بود؟

■ **ابوالقاسمی:** دکترای ادبیات فارسی داشت و رساله اش کتیبه بیستون بود. در لندن، به همراه یارشاطر، پیش هنینگ درس خواند که یارشاطر مدرک گرفت، ولی او نگرفت.

بعد از سال ۱۳۵۲ ش، دکتر [جمال] رضایی مدیر گروه شد. وی تا سال ۱۳۵۳ ش. مدیر گروه بود که بعد معاون دانشگاه شد. بعد [سیف الدین] نجم آبادی شد تا دو سال قبل از انقلاب؛ بعد دکتر [هرمز] میلانیان و سپس خانم دکتر [زاله] آموزگار شد تا سال ۱۳۶۵ ش. تا سال ۱۳۷۰ ش. زبان شناسی و زبان های ایران باستان یکی بودند. از همان آغاز مخالف این یک گروه بودن بودیم.

□ پژوهشکده درجه دکتری داشت؟

■ **ابوالقاسمی:** برای ادبیات فارسی داشت، اما دو رشته دیگر نداشتند.

باید پذیرفته شوند، قبول نکردند. اما سال بعد این کار را کردم. امتحان هم در دبیرستان ولی الله نصر، نزدیکی های بیمارستان میثاقیه، بود. در ادبیات فارسی پنج نفر، تاریخ دو نفر، و زبان های باستانی چهار نفر پذیرفته شدند. در فارسی [تقی] پورنامداریان، مرحوم شکری و خانم حقی و خانم مقتصد و شاهمرادی. در زبان های باستانی سه نفر را گرفتند و صادق نوایفر دکتر گرفت.

□ چند سال دانشجو گرفتند؟

■ **ابوالقاسمی:** از سال ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۹ ش.

□ وضعیت استادان چگونه بود.

■ **ابوالقاسمی:** استادان حق التدریسی بودند. استاد تمام وقت نداشتیم. خود خانلری بود، دکتر [جعفر] شهیدی، محمد پروین گنابادی؛ که عربی درس می داد، [احمدعلی] رجایی بخارایی، دکتر [محمد رضا] شفیعی کدکنی و بعدها پورنامداریان - که دانشجوی خوبی بود - درس می دادند.

□ راشد محصل: کمک هزینه هم می دادید؟

■ **ابوالقاسمی:** بله، ماهی دو هزار تومان به فوق لیسانس می دادیم. استادان تاریخ دکتر [احسان] اشراقی، سرهنگ [جهانگیر] قائم مقامی بودند و استادان زبان های باستانی، دکتر بهار، دکتر تفضلی، دکتر [بهرالزمان] قریب بودند، به اضافه خود من که زیاد درس نمی دادم.

□ همزمان دانشگاه تهران هم بودید.

■ **ابوالقاسمی:** بله، دانشگاه تهران دکتر مقدم بود. تا وقتی دکتر

□ **راشدمحصل:** عامل موفقیت پژوهشکده، جدایی آن از بنیاد بود که در کار هم دخالتی نداشتند. در ضمن، همکاری میان فرهنگستان زبان و پژوهشکده هم برقرار بود. خوبی پژوهشکده این بود که آدم‌های مختلفی بودند و همه در کنار هم کار می‌کردند.

□ **ابوالقاسمی:** در ادبیات فارسی سیروس شمیسا دکتری گرفت. مابقی رساله‌شان را در دانشگاه تهران گذراندند، مثل آقایان دکتر دزفولیان و دکتر سعید واعظ.

□ **دکتر خانلری کتاب سه جلدی را خودشان نوشته بودند؟**
□ **ابوالقاسمی:** بله، خودشان نوشتند.

□ **راشدمحصل:** دکتر خانلری هر کسی را که اهل کار بود به کار می‌گرفت و زمینه‌ای فراهم می‌کرد برای کار، علی‌رغم اینکه ممکن بود با او هم مخالف باشد، مثل رجایی بخارایی.

□ **آقای دکتر درباره فرهنگ تاریخی بگویید؟**

□ **ابوالقاسمی:** از سال ۱۳۳۴ ش. فیش‌برداری در بنیاد شروع شد. من بودم و محقق و جویا، و محمدروشن. قرار بود که فرهنگ جامع شروع بشود. قبل از آن در [انتشارات] فرانکلین، [مجتبی] مینوی و [عبدالحسین] زرین کوب شروع کرده بودند. اما مقداری فیش نوشته بودند که رها شد. فیش‌ها را به بنیاد آوردند که خیلی به کار نمی‌آمدند. فیش‌های ما براساس متن و با ارجاع دقیق بود. کتاب‌های اولیه را فیش کردیم: ترجمه تفسیر طبری، تاریخ بلعمی و اشعار پراکنده شعرای قدیمی. همه لغات را درمی‌آوردیم.

□ **دستورالعمل خاصی داشتید؟ معیار نسخه‌تان چه بود؟**
ملاک انتخاب متن‌ها بر چه اساسی بود؟

□ **ابوالقاسمی:** در شاهنامه متکی به ولف بودیم. دستورالعمل داشتیم و براساس آن عمل می‌کردیم. ملاک انتخاب قدیم‌ترین منابع فارسی بود و قرار بود دوره به دوره پیش برویم.

□ **چقدر طول کشید؟**

□ **ابوالقاسمی:** دو سال فیش‌برداری دوره اول را تمام کردیم.

□ **راشدمحصل:** الان دکتر پورنامداریان ادامه می‌دهند در پژوهشگاه، گویا متن‌هایی را اضافه کرده‌اند.

□ **ابوالقاسمی:** یک جلدش را چاپ کردیم. برای دوره اول یازده کتاب برگزیده شد. تا سال ۱۳۵۷ ش. بود. بعد دومرتبه در سال ۱۳۶۲ ش. شروع شد که در پژوهشگاه علوم انسانی بود. از آدم‌های قبلی دیگر

کسی نبود. اکنون هم که در اختیار دکتر پورنامداریان است.

□ **ماموریت تدریس فارسی در خارج از کشور داشتید؟**

□ **ابوالقاسمی:** بله، از طرف دانشگاه تهران به هلند رفتم. آنجا [فیلیپ] کرایبروک شاگردم بود. بهترین فارسی‌دانان مستشرق، روس‌ها بودند که به لطف توده‌ای‌ها فارسی را خیلی خوب می‌دانستند. یاد گرفتن فارسی را، نخست انگلیسی‌ها آغاز کردند، اما یادگیری‌شان خیلی خوب نبود. یک ماهی هم به شوروی رفتم: یک هفته تاجیکستان، یک هفته لنینگراد و یک هفته مسکو. بعد از سال ۱۳۶۵ ش. رئیس گروه شدم تا سال ۱۳۸۲ ش. که بازنشسته شدم.

□ **چه شد که زبان‌های باستانی دوباره راه‌اندازی شد؟**

□ **ابوالقاسمی:** مخالف جدی نبودند، مخالفتشان بیشتر فردی بود. بایستی توجیه می‌شدند که این رشته چیست.

□ **راشدمحصل:** برنامه‌ریزی گرچه نقص‌هایی داشت، اما نسبت به شرایط خوب بود و درس‌هایی جدید گذاشته شد.

□ **ابوالقاسمی:** این برنامه را نخست در پژوهشکده اجرا کردیم و برنامه جدید قابل مقایسه با قبل از انقلاب نبود و خیلی بهتر شده بود.

□ **راشدمحصل:** آن موقع واحدهای باستانی کم بود ...

□ **ابوالقاسمی:** کم نبود؛ دکتر مقدم نمی‌گذاشت ... بعد از انقلاب اول فوق‌لیسانس باز شد. آنهایی که واحدها را از قبل از انقلاب مانده بود، در سال ۱۳۶۳ ش. پذیرفته شدند. ما اولین گروه در دانشگاه‌ها بودیم که دانشجو گرفتیم.

□ **راشدمحصل:** دو برنامه نوشتیم: یکی برای همگانی و یکی برای باستانی. باستانی تصویب شد، اما تصویب همگانی طول کشید.

□ **ابوالقاسمی:** برای هر دو رشته دانشجو گرفتیم.

□ **راشدمحصل:** یک دوره‌ای لیسانس برای این رشته درست کردند که ادغامی از تاریخ و ادبیات فارسی و باستان‌شناسی بود.

□ **ابوالقاسمی:** فارغ‌التحصیل لیسانس این رشته هیچ کاری نمی‌تواند بکند. آن سالی که لیسانس باز شدن دانشجو برای دانشکده ادبیات به صورت کلی می‌پذیرفتند. سال اول هم یک رشته می‌خواندند. در سال دوم تعیین رشته بود و براساس معدل.

گروه اجتماعی چون استخدامشان خوب بود دانشجویان اول این رشته را برمی‌گزیدند و آخرینشان باستان‌شناسی بود. وقتی این رشته لیسانس شد، ته مانده‌هایش به این رشته می‌رسید.